

The Relationship of Law and Ethics According to Tabatabaei

Alireza Aram*

Ph.D in Moral Philosophy, Department of Ethics, Faculty of Theology-, University of Qom, Qom, Iran

Abstract

This article, by descriptive- analytic method, aims Tabatabaei's interpretation of law and ethics relationship and formulates this topic according to his words. corresponding to Tabatabaei's formulation of three ways of ethical life- which is called as public ethics, religious ethics and divine ethics in this article- We can say: there are three kinds and stages of relationship between law and ethics. At first, it seems that law and ethics play a common role and make human social- individual life secure by employing Constructional Perceptions. At second level, we receipt that law and ethics are almost separate each other; in this form, law is overlapped with religious jurisprudence, and ethics will be attached to extra- task behaviors. Finally, in the third kind of relationship, law is considered as common and popular rule of human secular- nature and life. So, this rule is finished and ended by human transformation to spiritual word.

Key words: Constructional Perceptions, ethical life, divine friendship, religious life, social ethics

نشریه علمی متافیزیک (نوع مقاله پژوهشی)

سال سیزدهم، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۶ بازنگری: ۱۴۰۰/۴/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۲۴

صص: ۳۶-۴۹

صورت‌بندی روابط حقوق و اخلاق در آرای علامه طباطبایی

علیرضا آرام

دکتری فلسفه اخلاق، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران

a.r.aram1359@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، صور ارتباطی حقوق و اخلاق را از منظر علامه طباطبایی ترسیم می‌کند. این رابطه در سه صورت طرح می‌شود که این صورت‌ها با سه مسلک اخلاق در نگرش علامه طباطبایی تناظر می‌یابند. مطابق صورت نخست و در تناظر با اخلاق دنیوی حقوق و اخلاق در ملازمت با یکدیگر به‌عنوان اعتبارات بعد از اجتماع شناخته می‌شوند و به‌طور مشترک، وظیفه تأمین سعادت دنیوی را بر عهده دارند. مطابق صورت دوم و در تناظر با اخلاق دینی حقوق و اخلاق معادل با رعایت واجبات احکام هستند؛ اما حوزه خاص اخلاق تقید بر مستحبات، همراه با تصفیه باطن از غبار سوءنیت‌هاست که در نتیجه اخلاق با وصف تمایل به استقلال تدریجی از حقوق شناخته می‌شود. مطابق صورت سوم و در تناظر با اخلاق الهی، حقوق محدود به قواعد زندگی این‌جهانی است که پس از عزیمت انسان به ساحت مجردات، بقا، استقلال و تفوق اخلاق نمایان می‌شود.

واژگان کلیدی: اخلاق اجتماعی، ادراکات اعتباری، حیات اخلاقی، حیات دینی، ولایت الهی

مقدمه

پرسش از رابطه حقوق و اخلاق، مسئله‌ای ملحق به فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق و حوزه مطالعاتی مشترک میان این دو دانش است. پیداست که هر تلقی از این رابطه، پیش‌تر به تصور و تعریف مختار از مفاهیم حقوق و اخلاق بازمی‌گردد. با این وصف، در جایی که هریک از این دو ساحت به قیود و مراتب چندگانه‌ای متصف شوند، تحلیل رابطه آنها نیز وجوهی متعدد خواهد یافت. اگر پرسش از رابطه بحث‌شده به آثار علامه طباطبایی عرضه شود، به سبب تعدد مراتب اخلاق در این آثار، وجوه متعدد این رابطه نمایان می‌شود. در تفسیر المیزان، سه نوع اخلاق برحسب مرتبه و منزلت آنها از هم متمایز شده‌اند که البته مراتب آغازین هم به سهم خود صحیح و مقبول‌اند. مطابق این بیان:

الف) مسلک اول همان اخلاق مشهور در سنت فلسفی یونانی و اسلامی است که با اوصاف و فضایل چهارگانه (عفت، شجاعت، حکمت و عدالت) شناخته می‌شود. خلاصه‌تعلیم این مسلک، اصلاح نفس و تعدیل ملکات آن برای دست‌یافتن به صفت محمود و ثنای جمیل است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۶۹) در پژوهش حاضر این مسلک «اخلاق دنیوی» نامیده می‌شود.

ب) مسلک دوم مشابه مسلک نخست است؛ البته با این تفاوت که سالک مسلک اخیر متعلم از تعالیم انبیا و آموزه‌های ادیان است. در نتیجه، این دو مسلک در غایت از هم متمایزند. اگر غایت مسلک نخست، فضیلت محمود و ثنای جمیل است، غایت مسلک دوم سعادت حقیقی انسان، یعنی استکمال ایمان به خداوند و آیات او و کسب خیر اخروی است که این خیر همان سعادت و کمال واقعی، نه صرفاً سعادت از

منظر عرف و جامعه است (همان: ۳۷۱-۳۶۹). در پژوهش حاضر این مسلک «اخلاق دینی» نامیده می‌شود. تأکید بر اصطلاح «دینی» به سبب سازگاری آن با ظاهر شریعت و عمومیت آن نسبت به همه مؤمنان در قیاس با فضیلت خاص پویندگان اخلاق الهی- است. این تفاضل مراتب به شرحی که در ادامه خواهد آمد، در رساله الوالیة تقریر شده است.

ج) مسلک سوم از این حیث با دو مسلک دیگر متفاوت است که هدف از آن نه کسب فضیلت انسانی، بلکه ابتغاء وجه الله است؛ از این رو، چه بسا مرتبه اعتدال خلقی در مسلک سوم با دو مسلک دیگر متفاوت باشد. در نتیجه همین مسلک است که انسان غرق محبت خدا و جذب جمال حق می‌شود و «بالجمله حب خود را از همه منقطع ساخته، به جانب رب خود توجه می‌کند و محبتش نسبت به همه امور تنها الله و فی الله است» (همان: ۳۷۱). همچنین، فرد متخلق به این اخلاق اعمال خود را صرفاً برای خدا نه برای اعتبار دنیوی و با فراغت از چشم‌داشت به ثواب اخروی- انجام می‌دهد (همان: ۳۷۲). در پژوهش حاضر این مسلک «اخلاق الهی» نامیده می‌شود.

از نظر علامه طباطبایی، دو مسلک نخست از این حیث که غایت و غرض آنها فضیلت انسان از حیث عمل است، با هم مشترک‌اند (همان: ۳۷۱)؛ اما در مسلک سوم موضوع فضیلت و رذیلت مرتفع نمی‌شود و غایت و غرض دو مسلک پیش که فضیلت انسانی بود، به غرض واحد که همان ابتغاء وجه الله است، تبدیل می‌شود. از این حیث، چه بسا در موقعیت خاص و باتوجه به مراتب افراد و اعمال آنها [حسنات الأبرار سیئات المقربین]، آنچه در دو مسلک نخست فضیلت شمرده می‌شود، به رذیلت تبدیل شود و برعکس (همان: ۳۷۲).

۱. صورت اول: انطباق حقوق و اخلاق

مدخل فهم نظریه اخلاقی علامه طباطبایی و پیگیری مقایسه آن با حقوق، به درک نظریه ادراکات اعتباری وابسته است. تقریر کوتاه از رأی علامه طباطبایی به این قرار است که ذهن انسان معانی خاص را به توهم وجود واقعی آنها و به سبب اثری که از جعل آنها دنبال می‌کند، ضمن استعانت از روابط و نتایج واقعی، به جهان خارج نسبت می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۲۸: ۱۲) در رساله الولائیة آمده است:

«موجودات به یک لحاظ به دو قسم تقسیم می‌شوند، زیرا هر معنایی را که ادراک می‌کنیم، یا چیزی است که مطابقی در خارج دارد و فی‌نفسه موجود است خواه ادراک‌کننده‌ای باشد یا نباشد. مانند جوهر خارجی از قبیل جماد و نبات و حیوان و امثال آنها و یا این چنین نیست و معنای دریافت‌شده جز بر حسب تعقل و اعتبار ما، مطابقی و مابزایی در خارج ندارد؛ همچون مالکیت؛ زیرا درباره مالکیت، ما غیر از وجود مملوک که مثلاً زمین باشد و وجود مالک که مثلاً شخص انسان باشد، چیزی دیگری که مالکیت نامیده می‌شود در خارج نمی‌یابیم؛ بلکه مالکیت معنایی است که قائل به تعقل است و اگر تعقل و اعتبار در بین نباشد، نه ملکی در کار است و نه مالک و مملوکی؛ بلکه تنها انسانی هست و زمینی. قسم اول از ادراکات، حقیقت نامیده می‌شود و قسم دوم، اعتبار^۱ (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۷).

در بیان علامه طباطبایی انتزاع این معانی توسط ذهن به کمک خارج، یعنی به کمک معانی حقیقیه‌ای که نزد ذهن محقق است، صورت می‌گیرد. از آنجاکه این ارتباط حقیقی نیست، ارتباط مدنظر همی است؛ به این معنا که ذهن این معنا را به عنوان معانی حقیقیه توهم می‌کند و حد امور خارجی را به آنها می‌دهد

باتوجه به تقسیم فوق، مسئله پژوهش حاضر، تحلیل رابطه حقوق و اخلاق مطابق با هریک از تعاریف سه‌گانه اخلاق در بیان علامه طباطبایی و با رجوع به مجموعه تقریرهای علامه از ماهیت اخلاق است. در سه فراز آتی پژوهش، هریک از مراتب اخلاق در رابطه آن با حقوق بررسی خواهد شد. فراز سوم با بیان وجه جمع میان مراتب اخلاق در کلام علامه خاتمه می‌یابد و نگرش تشکیکی او به اخلاق تقریر می‌شود. این توضیح هم ضروری است که منظور از اصطلاح حقوق، نه صرفاً قوانین بالفعل، معین و مکتوب، بلکه علاوه بر آن، مقصود و چشم‌انداز عدالت‌خواهانه‌ای است که سبب وضع قوانین و مقررات تلقی می‌شود. از این حیث، چه بسا اصطلاح علم حقوق در تناسب بیشتر با منظور نگارنده باشد.

در زمینه پژوهش‌های پیشینی مرتبط با عنوان هدف پژوهش حاضر، باید گفت که در مقاله «تکثر در آرای اخلاقی علامه طباطبایی» به قلم محمد نصر اصفهانی، نظرات علامه در گستره‌ای از فضیلت‌گرایی، منفعت‌گرایی، مصلحت‌گرایی اخروی و خداگرایی عارفانه تقریر شده است. پژوهش حاضر در مقایسه با اثر متقدم فوق دارای دو وجه تمایز و حاکی از یک اختلاف نظر مبنایی است: الف) پژوهش پیش رو مشخصاً بر رابطه خاص حقوق و اخلاق در آرای علامه طباطبایی توجه دارد و در تمایز با مجموعه تألیفات پیشین درباره نظریه اخلاقی علامه، بر محوری خاص تمرکز یافته است. ب) در مقاله «تکثر...» ارائه تقریر نهایی از نظریه مطلوب علامه در موضوع اخلاق مبهم خواننده شده است. حال آنکه در پژوهش حاضر می‌توان وحدتی را در نظرات علامه مشاهده کرد و نظریه‌ای خاص را به او نسبت داد.

خواهد بست؛ در نتیجه به‌عنوان موجودی استخدام‌طلب، اجتماع را برای تکمیل عملیات استخدام انتخاب کرده است (همان، ج ۱: ۱۴۵-۱۴۴).
 باتوجه به مفهوم استخدام و نقش آن در تحقق اهداف انسان احکام حسن و قبح اعمال و استخدامات مطرح می‌شود. از نگاه علامه طباطبایی، معنای حسن، ملائمت با غایت و کمال و سعادت آن شیء است و هرچه درمقابل آن قرار گیرد، رذائل قبیحه است. این وضعیت هم درمورد فرد انسان جاری است و هم درمورد اجتماع (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۷۷-۳۷۶). درحقیقت، طبیعت شخصی هر موجود، متوجه کمال فردی است و طبیعت نوعی انسان، متوجه کمال نوعی اوست (همان: ۳۷۵).
 در نتیجه، تأمین منافع فردی به‌اندازه‌ای مجاز است که به فساد اجتماعی منجر نشود (همان: ۳۷۷)؛ از این رو، عدالت اجتماعی در تعریف علامه طباطبایی حالتی است که در آن «حق هر ذی‌حقی به او عطا شود و حظ او بدون ظلم و انظلام تأمین گردد» (همان)؛ بنابراین، در این نگاه، غایت اجتماع سعادت نوع است (همان: ۳۷۸). اجتماع نسبت به حسن و قبح اعمالی که موجب بقا یا انهدام آن است، موضع واحدی دارد و از این حیث حسن و قبح همواره ثابت است؛ اما اختلاف میان اجتماعات مختلف در موضوعات اخلاقی از قبیل تردید در مصداق است؛ نه اختلاف در اصل حسن بودن فضایل انسانی (همان: ۳۷۸-۳۷۹).
 بدین ترتیب، پس از فایده‌ عملی اجتماع و رعایت حقوق عامه، تحلیل همان ادراکات اعتباری پی گرفته می‌شود که منشأ بایدها و هنجارهای فردی و همگانی هستند. به بیان علامه طباطبایی «یک سلسله ادراکات دیگری نیز داریم که تابع مقتضیات زندگی هستند و دائماً در تغییر و تبدیل‌اند و یک سیر نشو و ارتقا را

(طباطبایی، ۱۳۹۴: ۵۱). چنان‌که پیداست، این معانی وهمی و اعتباری، مستند به واقعیت وجودی عالم خارج هستند. به بیان علامه طباطبایی «نظام انسانی، از طریق معانی وهمی و امور اعتباری که ظاهر آن نظام اعتباری و در باطن و ماورای آن نظام طبیعی قرار دارد، حفظ می‌شود. انسان ظاهراً با یک نظام اعتباری زندگی می‌کند؛ اما درحقیقت و به‌حسب باطن، در یک نظام طبیعی به سر می‌برد» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۸). وابستگی انسان به جریان طبیعت و اتکای بایدهای هنجاری برای تحقق اهداف مندرج در عالم طبیعت، در سخنان دیگر علامه طباطبایی وضوح بیشتری یافته است. در رساله‌*اعجاز از دیدگاه قرآن* آمده است:

«قرآن کریم برای حوادث طبیعی اسبابی قائل است و قانون عمومی علیت و معلولیت را تصدیق می‌کند. عقل نیز با حکم بدیهی و ضروری خود، این قانون را می‌پذیرد و بحث‌های علمی و استدلال‌های نظری هم بر آن تکیه دارد؛ چون آفرینش انسان براساس همین فطرت است. بدین معنا که انسان برای هر پدیده مادی علتی می‌جوید و بدون هیچ تردیدی حکم می‌کند که هر حادثه‌ای علتی دارد» (همان، ج ۳: ۱۹۱).

به این ترتیب، هم‌گام با تحلیل علامه طباطبایی، فرایند تأسیس اعتبارات در جهت رسیدن به غایات زندگی طبیعی و اجتماعی بررسی می‌شود. در این بیان، انسان به‌حسب آفرینش به‌گونه‌ای ساخته شده است که هر چیزی را برای خود می‌خواهد. انسان از نیروی طبیعت و از همه فواید وجودی بسایط و عناصر، به‌نفع خود استفاده می‌کند. البته روشن است که انسان همان غریزه استخدام را که برای همه موجودات به کار می‌بندد، در هم‌نوعان خود نیز به کار

اولین حلقه دومی است که انسان در میان فعالیت خود با تحریک طبیعت گرفتار وی می‌شود» (همان: ۴۳۱). در امتداد همین سلسله ادراکات و جعل بایدهای متکی به آنهاست که هدف نهایی رخ می‌نماید و به این ترتیب «انسان ... علوم ساخته خود را توسط نموده و با حقایق کمالی خود استکمال می‌ورزد» (همان: ۴۵۲).

به این ترتیب و طی فرایندی که ترسیم شد، انسان ضمن جعل اعتبار باید (در معنای حقوقی و اخلاقی) و استخدام قوای شخصی و جمعی، علاوه بر حفظ نوع انسانی و حیات اجتماعی خود، جانب حسن و قبح را هم رعایت می‌کند؛ زیرا حسن و قبح معنایی جز ملائمت با غایت و کمال و سعادت ندارد و انسان با جعل بایدهای ضروری برای حفظ حیات جمعی، ضمن تحقق اهداف اخلاقی خود، حقوق هم‌نوعان را هم مراعات می‌کند و جامعه بشری را به هم‌زیستی در جهت آسایش جمعی - که نخستین هدف حیات انسانی است - به پیش می‌راند. در این مسیر، همان هدف مدنظر از اخلاق دنیوی محقق می‌شود که طبق آن رفع نیازهای فردی با حفظ اخلاق، حسن اعتبار و تحفظ بر حقوق عامه همراه می‌شود. در همین صورت است که اخلاق و حقوق در جهت رسیدن به مقصود مشترک، عیناً بر یکدیگر منطبق می‌شوند.

۲. صورت دوم: استقلال تدریجی اخلاق

طبق صورت دوم که حوزه تعامل حقوق با اخلاق دینی است، بحث به اعتبارات شرعی که معادل با احکام الهی است، معطوف می‌شود. به بیان علامه طباطبایی:

«وقتی می‌گوییم "این فعل واجب است" مراد از "وجوب فعل" همان صورت "اقتضای ذات نسبت به

طی می‌کنند و در اصطلاح این مقاله ادراکات اعتباری و افکار عملی خوانده می‌شوند» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۳۸۴). این معانی وهمی در عین حال که غیرواقعی هستند، آثار واقعی دارند. در نتیجه این معانی هیچ‌گاه لغو نخواهد بود (همان: ۳۹۵-۳۹۴). در این نگاه، مفهوم باید به نسبتی اطلاق می‌شود که میان قوه فعاله و میان اثر حاصل از آن وجود دارد (همان: ۴۲۰). در این مسیر، انسان به فایده و عاقبت هر جعل و اعتبار، توجه و براساس غریزه سودجویی خود، در مرحله عمل، هر چیز غیر مهم را به عدم ملحق می‌کند (همان: ۴۳۹) و لزوم فایده در عمل [یا اینکه کار باید آرمان داشته باشد] را به عنوان یکی از اعتبارات عمومی به رسمیت می‌شناسد (همان: ۴۴۱). به بیان علامه طباطبایی: «[انسان] در گرسنگی به یاد سیری افتاده و نسبت ضرورت را در میان خود و میان احساس درونی سیری یا لذت و حال ملایمی که در سیری داشت گذاشته و صورت احساسی درونی خود را می‌خواهد و در این زمینه خود را "خواهان" و او را "خواسته" خود می‌پندارد» (همان: ۴۲۴-۴۲۳).

درواقع دو صفت وجوب و لزوم از آن حرکت مخصوص بوده که همان کنش و تأثیر قوه فعاله آدمی است. البته در این میان ماده نیز به عنوان متعلق فعل، اعتباراً واجب و لازم دانسته می‌شود (همان: ۴۲۶-۴۲۵). از نگاه علامه طباطبایی، اگر این دستگاه تطبیق و توسط وجوب نبود، علوم و ادراکات حقیقی [که به عنوان نمونه در مورد آب و غذا بیان شد] فعل را به وجود نمی‌آورد (همان: ۴۵۴)؛ در نتیجه باید به منشأ باید و وجوب در اعتبارات عملی و در رفع نیازهای اجتماعی توجه کرد که به بیان علامه طباطبایی «نخستین ادراک اعتباری از اعتبارات عملی که انسان می‌تواند بسازد، همان نسبت "وجوب" است و این

«اصولا منتهای آرزوی غریزی یک انسان این است که در سایه واقع‌بینی در زندگی خود، سلامت جسمی و روحی داشته باشد... و زندگی آرامی داشته باشد و پیوسته در ایمنی و سلامتی به سر ببرد و بالاخره در شاهراه انسانیت، بدون هیچ مزاحمی، به سعی و کوشش خود ادامه دهد و از تکامل برخوردار شود. یک جامعه بشری نیز نسبت به افراد و اجزای خود آرزویی بالاتر از این ندارد. اسلام به این آرزوی فردی و اجتماعی انسانیت جامعه عمل پوشانیده است؛ زیرا روشی را به جامعه بشری عرضه داشته که برائز پذیرش آن در شعاع واقع‌بینی، منافع حیاتی افراد محفوظ و اختلافشان رفع خواهد شد» (همان: ۳۰۱).

در اینجا است که وجه اخلاقی احکام دینی و انطباق آنها بر بایسته‌های هنجاری و حقوق عمومی نمایان می‌شود که طبق بیان علامه طباطبایی «نسبت وجوب (باید) در همه اعتباریات از وجوب (ضرورت) خارجی گرفته شده و از همین‌روی، نسبت حرمت نیز از ضرورت عدم گرفته خواهد شد که همانا «اباحه» می‌باشد و با این سه نسبت (وجوب، حرمت، اباحه) مجازات «اعتبار» با «حقیقت» تمام است» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۴۵۱) درحقیقت، اسلام مردم را به دین فطرت دعوت کرده که همان متن حق و حقیقت است (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۲۹)؛ اما درعین حال، انحراف از مسیر اصلی و دورشدن از مقاصد ضروری هم عارضه‌ای است که انسان خاکی از بروز آن مصون نیست. در اینجا کج‌روی‌هایی که در حرکت به طرف هدف و ارتقا به اوج کمال برای انسانیت پیش می‌آید، از جهت خطای در تطبیق است؛ نه از آن جهت که حکم فطرت باطل شده باشد. درنهایت، هدفی که کارگاه آفرینش دنبال می‌کند، دیر یا زود به مرحله تحقق درمی‌آید (همان: ۱۴۰).

امری است که این صورت را نفس از ضرورت در قضایای حقیقیه خارجی انتزاع می‌کند و همین‌طور وقتی می‌گوییم «این فعل حرام است» یا «ترک این فعل واجب است»، مراد از «حرمت» یا «وجوب ترک» همان صورت «عدم اقتضا» یا «ابا»ی ذات نسبت به شیئی است که نفس این صورت را از نسبت امتناع واقع در قضایای حقیقیه خارجی انتزاع نموده است... و این انتزاع است که موجب حرکت به سوی فعل ملائم و یا فرار از آن می‌گردد» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۵۴-۵۳).

از طرف دیگر، علامه طباطبایی معتقد است که اسلام در میان همه ادیان تنها دینی است که صدرصد اجتماعی است. طبق این نگاه، در اسلام تعلیم و تربیت و سعادت دوجوانی همه مردم، آن هم برای همیشه و در هر زمان و مکان در نظر گرفته شده است» (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۹۱). در اخلاق مطلوب اسلام، آنچه در واقع و نزد عقل سلیم پسندیده است، انتخاب شده و بر پایه و اصل توحید استوار شده است. همچنین، بر پایه و اصل اخلاق، یک سلسله مقررات و قوانین عملی یا همان احکام شرعی که همه جزئیات زندگی انسان را بررسی می‌کند، تشریح شده و در نتیجه وظایف فردی و اجتماعی در حال عادی و استثنایی روشن شده است (همان: ۲۹۲).

این تعالیم شرعی و اسلامی، با مسیر حرکت انسان در جهان هستی هماهنگ است و در واقع اعتبارات شرعی که به صورت احکام دینی عرضه شده‌اند، صورت الهی و تکامل‌یافته همان مسیر جعل اعتبارات در محدوده اخلاق دنیوی هستند. این دو اعتبار، هر دو برای رفع حوائج و تأمین سعادت انسان در نظر گرفته شده‌اند و هدف آنها بر واقع‌بینی و حقیقت‌طلبی فطری انسان منطبق است. به تقریر علامه طباطبایی:

۳۴۶). در واقع، در ارتباط با جهان خارج است که ضرورت جعل این مفاهیم نمایان می‌شود. به این معنا که انسان در ارتباط با رویدادهای عالم خارج برای ارتقا به مرتبه کمال، برخی از مفاهیم اعتباری را واسطه دست‌یافتن به این کمالات مفروض و مدنظر خواهد ساخت. اساساً همین کمالات لاحق هستند که به عنوان علت غایی، انگیزاننده فاعل برای رعایت موازین حقوقی و اخلاقی [در اینجا مشخصاً در حریم دستورات دینی] هستند. به بیانی دیگر، انسان طالب تحصیل امر محصل نیست؛ بلکه به دنبال ایجاد امری است که تاکنون موجود نیست و او در پی آن است و از همین رو به دنبال جعل امور اعتباری، برای دست‌یافتن به کمالات ثانوی است (همان: ۱۴).

در نگاه علامه طباطبایی، آداب و سنن تمثیل روحیات و معنویات مجتمع بشری است و تصورات و افکار و عقاید، در آداب و سنن امت‌ها متجلی می‌شود. رشد و پیشرفت و سقوط و انحطاط امم به دست همین آداب و سنن رقم می‌خورد. حتی در حوزه حیات فردی هم این آداب و سنن فردی است که شخصیت افراد را معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۲۷: ۷-۸)؛ اما در این میان، سعادت فرد و اجتماع انسانی در پرتو عمل به والاترین آداب و رسوم حقوقی و اخلاقی محقق خواهد شد. به بیان علامه طباطبایی «انسانیت هرگز به یک چنین محیط پاک و نورانی نایل نخواهد شد، جز در سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی که در اثر آن، حس خودخواهی و سودپرستی، و رذایل دیگری که موجب به هم خوردن آرامش جامعه و اختلاف زندگی افراد می‌باشد، از درون مردم رخت بر بسته و جلوه‌های نهاد پاک انسان فطری و دست‌نخورده، جایگزین آنها شود» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۷۴).

بنابراین، از نظر علامه طباطبایی، حسن و قبح اعتباری است. به این معنا که ملاک حسن و قبح یک فعل، تحقق کمال اخیری است که مقصود جاعل از جعل اعتبار آن فعل بوده است؛ اما این حسن و قبح به ظاهر اعتباری نیز در جریان روابط علی و معلولی که احکام شرعی و اخلاقی نیز بر مدار آن پیش می‌روند، نمود می‌یابد و «البته همه اینها مستوره و نمایش‌دهنده سازمان حقیقی علیت و معلولیت است که حتی در افکار اعتباری خودنمایی می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۴۵۰). علامه طباطبایی در حاشیه کفایة الاصول می‌نویسد: «فعل به سبب تحقق در خارج، حامل هیچ‌گونه وصف معین خارجی که به نام حسن و قبح خوانده شود، نیست؛ پس اینها دو وصف اعتباری هستند... این دو به عناوین مطابقت فعل با کمال اخیری که مقصود از اعتبار [یا اگر خواستی، بگو مقصود از نظام اجتماعی] است، به کار می‌روند» (طباطبایی، بی تا، ج ۱: ۱۱۲)؛ اما این کلام در ادامه چنین تکمیل می‌شود: «حق این است که وقتی احکام در ظرف اعتبار قرار گیرند، سنخ آنها به حسب این وقوع، سنخ احکام عقلایی خواهد بود؛ از این رو، احکام مانند سایر احکام عقلایی، به حسب این ظرف اعتبار مصالح و مفاسدی دارند که از آن تبعیت می‌کنند و حسن و قبحی دارند که بر آن مبتنی هستند. تنها فرق این دو قسم این است که منفعت موجود در مصالح احکام عقلایی به جاعلشان بازمی‌گردد؛ اما منفعتی که در مصالح احکام الهی است، به سبب نزاهت جاعل آنها از انتفاع و استکمال از جانب غیر، به خود مکلفین بازمی‌گردد» (همان: ۱۱۳-۱۱۲).

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، نفس انسان این توانایی را ندارد که بدون استعانت از خارج و از پیش خود این مفاهیم اعتباری را جعل کند (طباطبایی، ۱۴۲۸:

در این نگاه، انسان «برای رسیدن به آرمان تکوینی خود، ناچار است در حال اجتماع و به صورت دسته‌جمعی به سر برده، هدف وجودی خود را به دست آورد» (همان: ۷۳) و البته نظام تنبیه و تشویق هم به‌عنوان ضمانت عمل به تعهدات حیات جمعی عمل می‌کند و «اعتقاد به پاداش عمل، نگهبان داخلی است که به هر نیکوکاری امر، و از هر بدکاری نهی می‌کند» (همان: ۷۱). در اینجا بار دیگر نظام حقوقی و اخلاقی برگرفته از دین نمود می‌یابد که به‌عنوان مرتبتی والاتر از اعتبارات عمومی و اجتماعی، در معنای اخلاق دنیوی که در صورت نخست معرفی شد، عمل می‌کند. به تعبیر علامه طباطبایی «معارفی که در دین وارد شده، تمامی از حقایق دیگری به لسان اعتبار حکایت می‌کنند و این مرحله، مرحله احکام است» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۹-۲۸). در تکمیل همین بیان باید توجه داشت که قرآن کریم انسان را به فراگیری «همه علمی که در دسترس فکر انسانی است و تعلم آنها به نفع جهان بشری و سعادت‌بخش جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲۵). ضرورت توجه به احکام دینی و عمل به آنها در جهت رسیدن به جامعه حقوقی و اخلاقی در این استدلال روشن‌تر می‌شود که:

«اگر قرآن کلام خداوند است و محمد(ص) پیامبر برگزیده او است که از روی هوا و هوس، حرف نمی‌زند... همه آموزش‌ها و احکامشان در همه موضوعات، اجرا و اطاعت شود. در مواجهه و رودرویی با چنین حقایق ایمانی، مسلمانان به سرعت علم پیچیده شریعت یا «حقوق الهی» را توسعه دادند؛ علمی که با همه جوانب رفتار انسان از جمله روابط سیاسی، ارتباط دارد» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۹۱).

از همین جا و در پیوند با تعامل حقوق و اخلاق در نظام دینی، بر وظیفه انسان در برابر خدا و خلق و خود تأکید می‌شود؛ زیرا وظیفه‌شناسی و انجام آن مهم‌ترین مسئله عملی است که انسان در زندگی خود با آن روبه‌رو است. به بیان علامه طباطبایی «اهمیت شناختن وظیفه و انجام آن در جهان انسانیت، یک وظیفه‌ای است ثابت و مسلم، و هرگز انسانی نمی‌توان یافت که با فطرت انسانی خود، منکر این حقیقت گردد» (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۱۹۵-۱۹۴). کسی که از انجام وظایف مسلم خود سر باز می‌زند، یا گاهی کوتاهی می‌کند، به‌همان‌اندازه از مقام والای انسانیت سقوط می‌نماید. این فرد ضربت تازه‌ای به پیکره جامعه و درحقیقت به پیکره خود وارد می‌سازد (همان: ۱۹۴) به سبب جامعیت دین، کامل‌ترین وظیفه‌شناسی هم منحصر به حیات دینی است؛ زیرا «در وظایف و تکالیفی که دین برای فرد و جامعه تنظیم کرده، زندگی آن جهان‌جاویدان نیز در نظر گرفته شده است» (همان: ۱۹۵). به بیان دیگر: «دین مقررات خود را در شعاع خداشناسی و پرستش و بندگی خدا که اثر بارز آن پس از مرگ و روز رستاخیز جلوه خواهد کرد، وضع می‌نماید. روش‌های غیردینی [هرچه باشند] تنها زندگی چندروزه این جهان را در نظر می‌گیرند و برای انسان وظایفی وضع می‌کنند که در سایه آنها از زندگی مادی و منافع جسمانی که میان انسان و سایر حیوانات مشترک است، بهتر بتواند بهره‌برداری نماید» (همان).

این در حالی است که توقف در اخلاقیات دنیوی و به‌طورکلی توقف در حیات دنیوی به‌معنای سقوط به مرتبت فروتر از شئون انسانی است. از اینجاست که اخلاق عالیة انسانی - چنان‌که تجربه قطعی نشان می‌دهد - تدریجاً از جامعه‌های غیردینی رخت می‌بندد

و روزبه‌روز انحطاط اخلاقی آنان روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد (همان).

اما آنچه‌آنکه پیش‌تر اشاره شد، حیات دنیوی تمام مقصد انسان نیست و انسان کمال‌طلب به زندگی متعالی و فرامادی خود نیز می‌اندیشد. در واقع انسان در زندگی خود هر روشی را دنبال کند و هر راهی را که ببیند، جز سعادت و کامیابی خود چیزی نمی‌خواهد و چون شناختن سعادت چیزی، فرع شناختن خود آن چیز است، یعنی تا خود را نشناختیم، نیازمندی‌های واقعی خود را که سعادت ما در رفع آنهاست، نخواهیم شناخت، بنابراین، وظیفه اصلی انسان این است که خود را بشناسد و با وسایلی که در دست دارد، در رفع نیازمندی‌های خود بکوشد و عمر محدودی را که تنها سرمایه اوست، به‌رایگان از دست ندهد (همان: ۲۰۱). در این نگرش است که «انسان با وجدان خدادادی خود، ارزش اخلاق پسندیده را درک کرده و به اهمیت آن از نظر انفرادی و از نظر اجتماعی پی می‌برد. از این جهت در جامعه بشری کسی پیدا نمی‌شود که اخلاق نیکو را نستاید و صاحب اخلاق ستوده را محترم نشمارد» (همان: ۲۰۵).

در نهایت، در بیان علامه طباطبایی نسبت اخلاق دینی و عدالت حقوقی چنین تقریر شده است: «عدالت فردی آن است که انسان از دروغ و غیبت و گناهان بزرگ دیگر اجتناب نموده و در انجام سایر گناهان پافشاری نکند... عدالت اجتماعی آن است که انسان نسبت به حقوق دیگران افراط و تفریط روا ندارد و همه را در برابر قانون مساوی ببیند و در اجرای مقررات دینی از حق تجاوز نکند و تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نگرفته، از راه راست منحرف نشود» (همان: ۲۲۴).

چنان‌که پیداست، در صورت اخیر، حیات دینی مقوم الزامات اخلاقی و منشأ صدور احکام حقوقی است؛ اما تلاقی احکام واجب و مستحب در دین، لزوم تمایز میان حقوق و اخلاق را نمایان می‌کند. همچنین، لزوم صدق نیت در احکام تعبدی و عدم اشتراط آن در احکام توصلی نیز تمایز مذکور را ضروری می‌سازد. چنان‌که در کلام علامه طباطبایی قوانین با قید لزوم اطاعت، حتی از روی عدم رغبت معرفی شده‌اند. در نتیجه باید گفت که الزامات اخلاقی به سبب لزوم اتکا بر حسن نیت دائمی و اعتبار پایدار اختیار در تحقق آنها، در بخشی از مسیر راه استقلال از قواعد حقوقی را در پیش می‌گیرند.

بنابراین، مطابق صورت دوم از صور اخلاق اخلاق و حقوق هر دو تحت زعامت هنجارهای برخاسته از حکمت و اعتبارات منطبق بر فطرت که در لسان دین تجلی یافته‌اند، با یکدیگر همراهند؛ اما بعد اختیاری و حسن فاعلی اخلاق، میل به استقلال را در آن نمایان می‌کند. از همین نقطه است که صورت سوم اخلاق نمایان می‌شود و استعلای اخلاق را در حیات الهی تثبیت می‌کند.

۳. صورت سوم: استعلای اخلاق

چنان‌که ملاحظه شد، عالم اعتبارات و احکام شرعی، حقوقی و اخلاقی، متناسب با نیازهای انسان در عالم اجتماع و حیات دنیوی او طراحی شده‌اند. به بیان علامه طباطبایی: «از آنجاکه مسائل مربوط به جامعه و هم‌زیستی و تعاون و همیاری، در جایی غیر از احکام، قابل طرح نیست، لذا این‌گونه مسائل به زبان اعتبار ادا شده‌اند. البته حقایق دیگری نیز وجود دارد که به همین زبان بیان شده است؛ این مرحله، مرحله احکام است» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۲۸). شرح این

در نتیجه این نگاه، انسان و هر پدیده دیگر جهانی مانند دریاچه‌هایی هستند که هر کدام به اندازه ظرفیت خود ماورای خود را که جهان ابدیت است، نشان می‌دهند. در این موقعیت، انسان اصالت و استقلال را از خود و از هر چیز دیگر گرفته و به خدای یگانه می‌پیوندد. انسان در برابر عظمت و کبریای الهی سر تعظیم فرود می‌آورد. بدین ترتیب، انسان تحت ولایت و سرپرستی پروردگار پاک قرار می‌گیرد، هر چه را بشناسد با خدا می‌شناسد و با هدایت و رهبری خدا با اخلاقی پاک و اعمالی نیک - یعنی آیین اسلام و تسلیم حق که آیین فطرت است - متلبس می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۰۹).

درواقع آنچه در مراتب عالی حیات اخلاقی نمود می‌یابد، مقصد نهایی حیات است که از پس مراقبت بر اعمال، نصیب سالک طریق حق می‌شود. به تعبیر علامه طباطبایی: «دستگاه آفرینش با تربیت تکوینی خود، هر نوعی از انواع خارجی را به سوی کمال مناسب آن سوق می‌دهد و اگر چه در میان این انواع افرادی در مسیر تکوینی خود گرفتار یک سلسله آفات و صدمات شده و از راه باز مانده و طریق نیستی می‌سپارند، ولی در عین حال دستگاه آفرینش هرگز از پیشه‌اش دست نکشیده و به کار خود ادامه داده و کاروان هستی را پیوسته به سوی مقاصد ویژه خودشان هدایت می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۴۳).

در این مرحله، خلق پرورش یافته انسان آثار و نتایج خود را که همان فعلیت ملکات اخلاقی و تکوین شخصیت ممتاز انسانی است، عیان می‌سازد؛ زیرا خلق‌ها همان ملکات - یعنی علوم رسوخ یافته در جان که در اثر تکرار احوال در نفس آدمی پدید آمده و ریشه دوانده‌اند - هستند. پرورش و تربیت خلق تا

مرحله از حیات، در فراز پیش گذشت. انسان در حرکت خویش در عالم هستی به ساحتی می‌رسد که همان عالم مجردات و منزلگاه عزیمت از عالم مادی است. البته با این قید که در این عالم تازه قواعد حقوقی و اخلاقی جریان ندارد و آنچه عیان می‌شود، آثار وضعی اعمال، همراه با سقوط تکلیف است. به بیان علامه طباطبایی «نشأت و عوالم سابق بر وجود اجتماعی انسان، و نشأت بعد از مرگ - چون هیچ‌گونه اجتماع مدنی در آن تحقق ندارد - هیچ خبری هم از این معانی اعتباری در آنها نیست» (همان).

چنان‌که پیش تر بیان شد، علامه طباطبایی به یک هدایت تکوینی کلی و سراسری اشاره می‌کند که طبق آن هر موجودی به سوی مقصد نهایی و سعادت ابدی خویش حرکت می‌کند. در این بیان، «ما با یک نظر کلی که به جهان آفرینش افکنیم، می‌بینیم که هر نوعی از انواع مختلف آفرینش، از نخستین روز پیدایش، متوجه آخرین مقصد کمالی و هدف نوعی خود بوده و با نیروی مناسب که بدان مجهز است، برای رسیدن به این هدف، بدون اینکه کمترین سستی و خستگی از خود بروز دهد، مشغول تلاش و تکاپو می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۷۱).

این هدف نهایی، همان منزلگاه ملاقات حق تعالی است. یعنی رسیدن به دانش و بینش و کنشی که مطابق آن، تنها خداست که واقعی است غیر قابل زوال و همه چیز در پناه هستی او رنگ هستی می‌یابد و با روشنایی ذات او روشن می‌شوند. هنگامی که انسان به چنین درکی مجهز شود، خیمه هستی ظاهری او در مقابلش همانند حباب روی آب زایل می‌شود. در این هنگام، به عیان مشاهده می‌کند که جهان و جهانیان به یک هستی نامحدود و حیات و قدرت و علم و هرگونه کمال نامتناهی تکیه زده‌اند.

آنها با احکام شرعی، به‌عنوان مقدماتی می‌شناسد که وظیفه خود را به انجام رسانده‌اند. در صورت اخیر، اخلاق به‌عنوان ملکه انقطاع از غیر و اتصال مستمر به حق تعالی شناخته می‌شود.

با نظر به همین مرتبه متعالی اخلاق، می‌توان وجه جمعی را میان آرای متکثر علامه طباطبایی در موضوع اخلاق سراغ گرفت. این وجه جمع با نگاه به نگرش عرفانی او که به‌ویژه در *رسالة الولاية* تنقیح شده است، قابل‌ارائه است. در این رساله، ماهیت عرفان به‌عنوان «علم باطن شریعت» معرفی می‌شود (همان: ۳۷). در واقع، نگاه عارفانه علامه به اخلاق در امتداد نگاه پیامدگرایانه [اعم از دنیوی و دینی^۵] قابل‌توضیح است. این وجه جمعی است میان دو تقریر علامه از اخلاق. ازسویی نظریه ادراکات اعتباری قرار دارد که تفسیر پیامدگرایانه از آن مشهور است و ازسوی دیگر، نگاه قرآنی علامه در *المیزان* با محوریت اخلاق الهی جلب توجه می‌کند. نگرش عرفانی مدنظر که پیامد دنیوی را تمهیدی مبتنی‌بر فطرت و بخشی از فرایند استکمال نفس می‌داند، می‌تواند همان وجه جمع میان دو نگاه پیامدگرایانه و فضیلت‌گرایانه باشد. در این بیان، انسانی که با اعتبارات روزمره و مبتنی‌بر نظام رایج طبیعت، قادر به فعلیت‌دادن به فطرت و تخیل مهرشده به مهر حق تعالی است، در گامی دیگر با همان فطرت و تخیل و در مسیر عرفان و فضیلت و فنا به تصریف اعتبارات استکمالی‌تر خود خواهد پرداخت.

نتیجه‌گیری

در نگاه علامه طباطبایی و با نظر به تعدد مراتب اخلاق در تفسیر *المیزان*، رابطه حقوق و اخلاق واجد سه صورت است. در صورت نخست، اخلاق فردی معادل هنجارپذیری عرفی و اجتماعی است که

جایی ادامه دارد که دیگر قابل‌زوال نیست (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۰۸). در این واپسین منزل حیات دینی و اخلاقی، انسان به سرای محبت الهی وارد می‌شود و به مرتبه کمال خود قدم می‌نهد. در این بیان:

«رسیدن هر موجودی به کمال حقیقی، مستلزم فنای آن موجود است؛ چون رسیدن به کمال حقیقی مستلزم «فنا» و ازبین‌رفتن قیود و حدود ذاتی یا عرضی به‌تنهایی است... کمال حقیقی برای هر موجود امکانی، همان چیزی است که در او فانی می‌گردد و کمال حقیقی برای انسان نیز همان است که انسان به‌طور «اطلاق» و «ارسال» و بی‌قیدی به‌سوی آن صیوروت می‌یابد و در او فانی می‌شود و جز این البته برای انسان کمالی نیست» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۶۱).

دست‌یافتن به این کمال حقیقی، همان مقصدی است که انسان از پیمودن حیات دینی در پی آن بوده است. در این گام واپسین، ثمره مراقبت بر انسان نمایان می‌شود و مقصد نهایی خلقت و حیات انسان متجلی می‌شود. به بیان علامه طباطبایی: «کمال حقیقی انسان، رسیدن او به کمال حقیقی خود... از نظر ذات و وصف و فعل است که مقصود همان فنای «ذاتی» و «وصفی» و «فعلی» در حق سبحان است و توحید «ذاتی» و «اسمی» و «فعلی» گفته می‌شود و این مقام عبارت است از اینکه انسان با شهود خود می‌یابد که هیچ ذاتی و وصفی و فعلی، جز برای خدای سبحان، آن هم به‌گونه‌ای که درخور و شایسته قدس حضرتش -جلت عظمته- در میان نیست» (همان: ۶۲).

وجه اخیر، همان صورت واپسین رابطه حقوق و اخلاق و استعالی اخلاق از حقوق است. در اینجا انسان به مرتبه متعالی حیات اخلاقی راه یافته است و قوانین حقوقی و الزامات اخلاقی را در عین مطابقت

- در نتیجه، حقوق و اخلاق معادل یکدیگر تلقی می‌شوند. در صورت دوم، فرد متشرع با رعایت الزامات دینی به مسئولیت حقوقی خود وفادار می‌ماند؛ اما ضمن حسن نیت مدام، توجه به مستحبات و عمل به وظایف برخاسته از ندای وجدان، صبغه اخلاقی اعمال خود را برجسته می‌کند. در صورت سوم، سالک طریق حق با طی مدارج در انجام وظایف حقوقی و اخلاقی خود، مقصد واپسین را اتصال به حق می‌یابد. در صورت اخیر، مقام فنا به عنوانی جامع برای توصیف رابطه خدا و خلق تبدیل می‌شود؛ بنابراین، در صورت اول از تعامل پایدار حقوق و اخلاق سخن می‌رود، صورت دوم استقلال نسبی اخلاق را نمایان می‌کند و صورت سوم، با تفوق و انفراد حیات اخلاقی تحت ولایت الهی، به‌عنوان واپسین مقصد وجود انسانی متمایز می‌شود.

منابع

- طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۸۰)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مقدمه و تعلیقات مرتضی مطهری، تهران: صدرا.
- (۱۳۹۴)، *انسان از آغاز تا انجام*، ترجمه صادق لاریجانی، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۹۶)، *تعالیم اسلام*، قم: بوستان کتاب.
- (بی تا)، *حاشیه الكفایة*، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- (۱۳۹۵)، *رسائل توحیدی*، ترجمه علی شیروانی، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۸۹)، *روابط اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، قم: بوستان کتاب.
- (۱۴۲۷)، *سنن النبی*، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- (۱۳۸۲)، *شیعه*، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- (۱۳۹۷)، *شیعه در اسلام*، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۹۳)، *قرآن در اسلام*، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۹۴)، *گلچینی از معارف تشیع*، تنظیم ویلیام چیتیک، ترجمه سیدمحمد ثقفی، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۹۲)، *مجموعه رسائل*، ج ۱-۳، قم: بوستان کتاب.
- (۱۴۲۸)، *مجموعه رسائل*، تحقیق الشیخ صباح الربیعی، قم: مکتبه فدک.
- (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- (۱۴۲۴)، *نهاية الحكمة*، قم: موسسه النشر الاسلامی.

^۱ «پس به‌طورکلی می‌توان گفت نشئت این معانی از این باب است که ذهن حد امور حقیقیه را به آنچه که فاقد آن است، عطا می‌کند و معانی حقیقیه را در محلی که عادم آن است می‌نهد. پس این معانی، معانی سرایی و وهمی‌اند و حالشان نسبت به معانی حقیقی حال سراب در میان حقایق و اعیان است.

این قسم از معانی را اعتباریات و وهمیات می‌نامیم؛ درقبال قسم اول که خارجیات حقیقه را تشکیل می‌دهد و واضح است که این قسم معانی، ذهنی و وهمی‌اند، نه حقیقی» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۵۱).

۲. علامه طباطبایی در *نهایة الحکمه* و ذیل بحث از عالم خیال متصل به این نکته اشاره می‌کند که گاه در متخیلات نفوس صور جزاف (معادل گزاف؛ به‌معنای بیهوده و عاری از محاسبه و فایده) روی می‌دهد که تحقق آن مناسب با فعل حکیم نیست و از این باید به کنار گذاشته شود (طباطبایی، ۱۴۲۴: ۳۸۸).

۳. علامه طباطبایی می‌نویسد: «به‌طور کلی زندگی ما انسان‌ها با سه امر ارتباط دارد: ۱. خدای متعال که ما آفریده او هستیم و حق نعمت او از هر حقی بزرگ‌تر و وظیفه‌شناسی نسبت به ساحت مقدس او از هر واجبی، واجب‌تر است، ۲. خود ما انسان‌ها، ۳. هم‌نوعان خودمان که ناگزیر هستیم با آنان زندگی کنیم و کار و کوشش خود را با همکاری و دستیاری ایشان انجام دهیم؛ بنابراین، برحسب دستور، ما سه وظیفه کلی داریم: وظیفه در برابر خدا، در برابر خود و در برابر دیگران» (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۱۹۷).

۴. «قوانین و مقرراتی که در جامعه اجرا می‌گردد، باید بی‌چون‌وچرا اجرا شود. هرگز دیده و یا شنیده نشده که افراد کشوری قوانین رایج کشور خود را توأم با مناظره و گفت‌وگوی علمی! به کار ببندند و هر کسی که حکومت قانونی را نفهمیده، از به‌کار بستن آن معاف و در پذیرفتن آن مختار باشد و در این جهت روش دینی و غیردینی فرق ندارد» (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۱۹۶).

۵. منظور از نگاه پیامدگرایانه دینی همان اخلاق دینی و آخرت‌محور بحث‌شده در پژوهش حاضر است.